هو العلیم

مراقبه در سیر و سلوک چگونه به عمل درمی‌آید؟

از نماز شب تا رعایت حرمت دیگران

شرح حدیث عنوان بصری ـ ریاضت نفس ـ جلسه ۱۶۰

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرّحمن الرّحيم
و الصّلاة و السّلام على سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمّد
و على آله الطّيّبين الطّاهرين
و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق علیه‌السّلام به عنوان می‌فرمایند:
أمّا اللّواتی فی الریاضَةِ فإیّاک أن تَأکلَ ما لا تَشتَهیه فَإنّه یورثُ الحِماقَة و البَلَه؛[1]

«سه چیز دربارهٔ ریاضت نفس است که اولین مورد آن مربوط به غذا خوردن در مواردی است که انسان میل و اشتها ندارد.»

اصل و اساس سیر و سلوک انسان بر مبنای ریاضات شرعی و مراقبه

در جلسات گذشته خدمت رفقا عرض شد که مسئلهٔ ریاضت چنانچه در خود مطالب امام علیه‌السّلام هست، این یک دایرهٔ وسیع‌تری از مأکولات و آشامیدنی‌ها دارد و می‌شود گفت که اصل و اساس سیر و سلوک انسان همین مسئلهٔ ریاضات نفسانی است که بزرگان از آن تعبیر به مراقبت می‌کنند. این مراقبتی که در کتب یا در کلمات بزرگان می‌شنویم و می‌خوانیم، همین مسئله است، مسئلهٔ ریاضات شرعیه ـ نه ریاضات من‌درآوردی ـ که از ناحیهٔ شرع دستور به عمل به آن ریاضت به ما رسیده است، منتها بعضی از افراد ـ چنانچه در صحبت‌های آتیه شاید قدری واضح‌تر بیان بشود ـ به آن عمل می‌کنند و بعضی عمل نمی‌کنند.

اهمیت اقامهٔ نمازشب

من‌باب‌مثال عرض می‌کنم، نمازشب خودش یک ریاضت شرعی است، زیرا انسان قبل از اینکه به مرتبه‌ای از صفا و نورانیت و تعقل و ادراک منافع و مصالح نسبت به این عبادت برسد، میل به نمازشب در انسان منتفی است، انسان خواب را ترجیح می‌دهد. به‌واسطهٔ آن کسالت و خستگی اعصاب، طبعاً بدن احتیاج به استراحت دارد و برای رفع آن خستگی، انسان باید استراحت کند و طبع اولیهٔ انسان اقتضای استراحت را می‌کند. حالا انسان یک ساعت و یک ساعت ونیم قبل از اذان بلند شود آن‌هم در زمستان، آن‌هم نه الآن که این وسایل تهویه و تبرید و یا حرارتی و امثال‌ذلک هست که انسان دیگر بین تابستان و زمستان فرقی نمی‌گذارد مگر در خیابان‌ها، نه، آن وضعیت سرمای سابق که ما آن زمان‌ها را یادمان می‌آید، حالا بلند شود و بخواهد نمازشب بخواند، آن‌هم یک ساعت قبل از اذان به تهجد بگذراند، خب این مشکل است و هر کسی این کار را نمی‌کند و به این مسئله قیام نمی‌کند.

حالا بعضی‌ها خیلی صریح می‌گویند ما نمی‌توانیم و حوصله نداریم، بعضی‌ها هم به‌دنبال مدرک و دلیل شرعی می‌گردند که از این عبادت مؤکّده (که بسیار بر آن تأکید شده است و به فرمایش امام حسن عسگری علیه‌السّلام که حضرت در آنجا عبارت عجیبی دارند و می‌فرمایند: «لیس مِنّا مَن تَرَکَ صلاةَ اللَّیلِ؛[2] **کسی که نمازشب را ترک کند از ما نیست**»، یعنی از گروه و دسته و مکتب ما نیست)

---

[1] ***بحار الأنوار***، ج ۱، ص ۲۲۶؛ ***مشکاة الأنوار***، ص ۳۲۷.

[2] ۱. ***وسائل الشیعة***، ج ۸، ص ۱۶۲:
«و فی کِتابِ المُقنِعِ قالَ: قالَ أبوعَبدِاللهِ علیه‌السلام: "لَیسَ مِنّا مَن لَم یُصَلِ صَلاةَ اللَّیلِ".»

[فرار کنند!] همین‌طوری که نمی‌توانیم به مردم بگوییم که ما تنبلی کردیم و دیشب بلند نشدیم، چون مردم می‌گویند: «عجب آقایی است! خودش به مردم می‌گوید: نمازشب بخوانید و خودش نمی‌خواند!» چه‌کار می‌کنیم؟ می‌گوییم: آقا ما مطالعات داریم، فردا درس داریم، مراجعات داریم، مسائل مهم‌تری را در پیش داریم، باید به اوضاع مردم رسیدگی بکنیم و...، ولی همهٔ اینها بازی دادن مردم و گول زدن خود و خدا است، ولی خدا گول نمی‌خورد، مردم بازی می‌خورند ولی خدا نمی‌خورد. خب صاف بگو تنبل هستم و بلند نشدم و نمی‌خواهم بلند بشوم.

بنده از یک نفر شنیدم که او خودش تعریف می‌کرد و می‌گفت:

در جایی بودیم (حالا اسم نمی‌برم، نزد یکی از افرادی بوده که الآن فوت کرده ولی مرد متشخص، اهل علم و روحانی بوده) که اگر من صبح‌ها آن شخص را برای نماز بیدار نمی‌کردم، نماز صبح ایشان قضا می‌شد!

حالا آیا این آقا بلند می‌شود نمازشب بخواند؟!

این چیست؟ این خودش، از ریاضات شرعی است، این یک ریاضت است، این ریاضتی است که می‌گویند انسان باید آن را انجام بدهد، معنای ریاضت این نیست که انسان زن و بچه‌اش را رها کند و برود در غار زندگی کند! اینها ریاضت نیست، اینها دیوانگی و جنون است، مگر در بعضی از موارد خاص و طبق دستور که انسان در مدتی از اوقات، در ماه، در سال باید تنها باشد و مقتضای حرکت و سیر روحی او در این وضعیت این است که به همین کیفیت باشد.

من‌باب‌مثال، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هم همین کار را می‌کردند، اتفاق می‌افتاد که هر از چندگاهی، هر سه ماهی، در سال چند مرتبه‌ای، حضرت می‌رفتند و در غار حرا تنها بودند، حتی قبل از اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به دنیا بیایند، و بعد از تولد امیرالمؤمنین، در بعضی از اوقات امیرالمؤمنین را هم که طفل صغیری بود، با خود می‌بردند که حضرت در این‌باره می‌فرمودند:

كنتُ أراهُ و لا يَراهُ غَيري؛ **فقط من او را می‌دیدم و غیر از من کسی او را نمی‌دید.**

من در سنین طفولیت صدای ملائکه را که با پیامبر تکلم می‌کردند می‌شنیدم و احساس می‌کردم که چگونه از رسالت و بعثت یک‌همچنین فردی، یأس و ناامیدی نسبت به اغواء بندگان خدا بر شیطان عارض شده است.[1]

شأن و منزلت رفیع حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها

خب این پیغمبر که زن و بچهٔ خود را رها می‌کرد و به غار حرا می‌آمد، مگر این جزو ریاضات نبوده است؟ حالا نسبت به مسئلهٔ اعتزال بعداً مطالبی خدمت رفقا خواهد آمد، مگر خود پیغمبر هفته‌ها در غار حرا زندگی نمی‌کرد و مگر به دور از مردم به‌سر نمی‌برد؟ فاصلهٔ غار حرا تا مکه زیاد بوده، الآن به همدیگر متصل شده است ولی در سابق که فاصله زیاد بوده. و حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها واقعاً زن عجیبی بود و بر گردن همهٔ ما حق دارد، یعنی واقعاً از عباراتی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم راجع به حضرت خدیجه می‌فرمودند، به‌دست می‌آید که پشت و پناه پیغمبر، حضرت خدیجه بوده است، این‌قدر این زن تمام وجود خودش را وقف برای پیغمبر کرده بود، تمام اموالش را همان روز اول به پیغمبر بخشید، یعنی همان روز اول پس از عقد گفت: «من غیر از این اموال چیزی ندارم، تمام اینها در اختیار شما است و شما اینها را به هر کیفیت و هر طوری که می‌دانی برای تبلیغ به مصرف برسان.»[2] این اول کاری بود که کرد و بعد حضرت خدیجه به‌واسطهٔ آن شخصیت و شأنی که

---

[1] ***نهج البلاغة*** (صبحی صالح)، ص ۳۰۰:

«و لَقَد كانَ يُجاوِرُ فی كُلِ سَنَةٍ بِحِراءَ فَأراهُ و لا يَراهُ غَيری.»

[2] ***همان***، ص ۳۰۱:

«أرَی نورَ الوَحیِ و الرِّسالَةِ و أشُمُّ ريحَ النُّبوَّةِ و لَقَد سَمِعتُ رَنَّةَ الشَّيطانِ حينَ نَزَلَ الوَحیُ عَلَيهِ صلّی الله عليه و آله و سلّم

داشت، بسیاری از موانع را از جلوی پای پیغمبر برمی‌داشت و حتی از نظر فیزیکی هم، وقتی که مشرکین در صدد ایذاء و اضرار به رسول خدا برمی‌آمدند، حضرت خدیجه خود را سپر بلا قرار می‌داد، به حضرت خدیجه سنگ می‌خورد که به پیغمبر نخورد، ایشان یک‌همچنین زنی بودند! تا وقتی که پیغمبر زنده بودند و در حیات بودند، از او یاد می‌کردند و گوسفند می‌کشتند و برایش قربانی می‌کردند و ثوابش را برای حضرت خدیجه می‌فرستادند، به طوری که یکی از زنان پیغمبر ـ خب معلوم است دیگر که مقصود کیست، همین امّ‌المؤمنین‌هایی که فعلاً داریم تعریف و تمجیدشان را در کتاب‌ها می‌بینیم و می‌شنویم که حضرت امّ‌المؤمنین عایشه ...!ـ حسادت می‌کرد و به پیامبر می‌گفت که «شصت سال از سنّ تو گذشته و هنوز دست از این زن برنمی‌داری؟!»! حضرت می‌فرمودند:

آیا من دست از این بردارم؟! تو کجا و او کجا؟ آیا تو می‌دانی او در چه وضعیتی بود؟! تو تازه در وقت جشن و اوضاع زندگانی ما آمدی، خبر نداری که او در چه وضعیتی بود! در آن موقعیتی که تمام قریش علیه من بودند و تمام افراد، حرکات و تحرکات و هجماتشان را متوجه من کرده بودند، او تمام اموالش را به من بخشید و خودش را سپر بلای من قرار می‌داد، سه سال در شعب أبی‌طالب این زن با من زندگی کرد و...، (الآن یک‌همچنین زنی کجا پیدا می‌شود؟!) **آن‌وقت تو می‌خواهی که من او را رها کنم و در فکر او نباشم؟!**[1]

لزوم زیارت قبر حضرت خدیجه و استمداد از روح بلندش

واقعاً حضرت خدیجه به گردن ما حق دارد! هروقت که رفقا به مکهٔ معظمه مشرّف شدند، حتماً در قبرستان شعب أبی‌طالب حضور پیدا کنند و برای شادی روح بزرگ این بانویی که اسلام مدیون زحمات و فداکاری‌های او است و نسبت به جامعهٔ اسلامی تا روز قیامت حکم مادر را دارد، فاتحه بخوانند، البته نه‌اینکه روحش را شاد کنند، نه! از یک‌همچنین روحی استمداد بطلبند، او روحش شاد است و نیاز به فاتحهٔ ما ندارد، ما با قرائت فاتحه، نه بزرگداشت، باید از روح او استمداد بطلبیم.

مجالس ترحیم برای اموات نه مجالس بزرگداشت

من بزرگداشت سرم نمی‌شود، مجلس، باید مجلس ترحیم و طلب رحمت و مغفرت باشد، حالا بزرگداشت می‌گویند! بزرگداشت چیست؟ رفت و مُرد و تمام شد! مجالسی که ما برای مردگان و متوفّاها می‌گیریم، برای طلب مغفرت و رحمت است، الآن که مرده است و از این دنیا رفته است و دیگر نمی‌تواند لا اله الاّ الله بگوید و نماز بخواند و به حج برود و به زیارت ائمه علیهم‌السلام برود، دیگر نمی‌تواند قرآن بخواند، الآن که دستش از این دنیا کوتاه شده است، مجلس تشکیل می‌دهیم که مردم بیایند و برای او طلب رحمت و مغفرت کنند و قرآن بخوانند و ثواب قرآن را به روح او بفرستند و ذکر مصیبت سیدالشهدا علیه‌السّلام بکنند و ثوابش را برای او بفرستند، خطیب مردم را برای سفر به آخرت آماده کند، صحبت‌هایی که می‌کند صحبت‌های محرّک و تکان‌دهنده باشد، مطالبی را که می‌گوید مردم را به آن سمت سوق بدهد، نه‌اینکه مردم را مدام به این سمت بکشاند، می‌گویند: «ایشان خدماتی داشتند و کارهایی می‌کردند»! خب کردند که کردند! تمام شد! الآن چه؟ الآن مار و عقرب به جانش افتاده‌اند! بروید ببینید چه خبر است! بدبخت‌ها! دنبال چه چیزی هستید؟! اینکه بگوییم که «ایشان خدماتی داشتند، ایشان در زمان حیات خود چه کارها می‌کردند و ایشان فلان می‌کردند» اینها چیست؟ الآن برو ببین این بدبخت چه وضعی دارد و به چه چیزی نیاز دارد؟! الآن برو ببین به چه چیزی احتیاج دارد؟! الآن برو

فَقُلتُ: یا رَسولَ اللهِ ما هَذِهِ الرَّنَّةُ فَقالَ: "هَذا الشَّیطانُ قَد أیِسَ مِن عِبادَتِهِ إنَّکَ تَسمَعُ ما أسمَعُ و تَرَی ما أرَی إلّا أنَّکَ لَستَ بِنَبیٍّ و لَکِنَّکَ لَوَزیر".»

[1] ***روضة الواعظین***، ج ۲، ص ۲۶۹:

«قالَت عائِشَةُ کانَ النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم إذا ذَکَرَ خَدیجَةَ أحسَنَ عَلَیها الثَّناءَ فَقُلتُ: ما تَذکُرُ حَمراءَ الشِّدقِ قَد أبدَلَ اللهُ لَکَ خَیراً قالَ: "ما أبدَلَنی اللهُ خَیراً مِنها صَدَّقَتنی إذ کَذَّبَنی النّاسُ و واسَتنی بِمالٍ إذ حَرَمَنی النّاسُ و رَزَقَنیَ اللهُ مِنها الوَلَدَ إذ لَم یَرزُقنی مِن غَیرِها".»

ببین نکیر و منکر بالای سرش ایستاده‌اند و می‌گویند: «کردی و نکردی و چرا کردی و چرا نکردی و چرا این کار را انجام دادی و چرا آن کار را انجام ندادی؟» الآن این است، برو فاتحه بخوان تا یک‌خرده از عذابش کم بشود، برو برایش قرآن بخوان و یک‌خرده رحمت پروردگار را نسبت به او جلب کن. بزرگداشت! بزرگداشت! بزرگداشت!!

باید به قبرستان ابی‌طالب برویم و در آنجا از نفس قدسی و ملکوتی این بانوی اسلام استمداد بطلبیم، یعنی برویم او را در پیشگاه خدا شفیع قرار بدهیم و خود را در مقابل عظمت این بانو ذلیل، پست و خوار کنیم. این‌طوری باید رفت، نه‌اینکه برویم ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[1] و خیال کنیم که از عرش خدا افتادیم و این حمدی که می‌خواهیم بخوانیم، برای هفت پشت حضرت خدیجه هم کافی است و به اولاد و اخلافش هم تا روز قیامت می‌رسد! فهممان را در این موارد بالا ببریم، ادراکمان را در یک‌همچنین قضایایی بالا ببریم، بدانیم کجا ایستاده‌ایم!

وقتی که به مزار بزرگان و اولیاء خدا می‌رویم، نباید توقع و فکر ما این‌طور باشد که حالا ما ایستاده‌ایم و برای اینها یک حمد می‌خوانیم! نه برویم و کفشمان را هم در بیاوریم.

لزوم داشتن حال استکانت و مسکنت در هنگام زیارت قبور انبیاء و ائمه و اولیای الهی

من چند روز پیش حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مشرّف شدم و بعد هم به قبرستان شیخان رفتم، همان کنار حرم، وارد قبرستان که شدم درب قبرستان را بوسیدم! چرا؟ چون در این قبرستان اولیاء خدا دفن شدند، بعد رفتم در چند متری قبر مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی ـ اعلی الله مقامه ـ کفشم را درآوردم و رفتم کنار قبر نشستم، افراد به من نگاه می‌کردند که «این آقا چرا این‌طوری است؟! کفشش را درآورده و رفته روی زمین نشسته، مگر عبایش کثیف نمی‌شود؟!»

الآن که داشتیم از ماشین پیاده می‌شدیم عبا تنم نبود و کناری بود، به یکی از این رفقا که همراه من بودند گفتم: عبا را بده که بپوشم، چون اگر نپوشم پنجاه درصد، حرف‌هایم ازبین می‌رود! اگر این قبا را هم دربیاورم صفر درصد می‌شود و تمام حرفهایمان ازبین می‌رود. باید هم قبا بپوشیم و هم عبا بپوشیم که مردم حرف‌های ما را بپذیرند! البته منظورم شوخی با رفقا بود و رفقا از این مسائل بالاتر هستند و به این مسائل توجه ندارند.

وقتی که ما در کنار قبر بزرگان و اولیاء خدا قرار می‌گیریم، باید کفش را دربیاوریم و باید در آنجا بنشینیم و متوجه باشیم که قرائت حمد و سوره، عذاب را از اینها برنمی‌دارد! غفران الهی را شامل اینها نمی‌کند! اینها مورد غفران و رحمت الهی قرار گرفته‌اند.

بعد از فوت مرحوم آقای حداد، افراد برای مرحوم آقا نامه می‌دادند و فوت و ارتحال مرحوم آقای حداد را تسلیت می‌گفتند، یکی از افراد در آنجا نوشته بود که «ارتحال ایشان، غفر الله له ...»! ایشان به من نگاه کردند و فرمودند:

> این چه نامه‌ای است که این آقا نوشته است؟! آیا این اهانت به یک ولیّ الهی نیست که می‌نویسید غفر الله له؛ خدا او را ببخشد؟!

حالا آن بنده‌خدا متوجه نبود و فرد، فرد وارد به این مسائل نبود و تقصیر نداشت ولی همهٔ اینها برای ادب کردن و تنبه دادن و تأدیب و تذکر دادن است، کسی که می‌خواهد راجع به شخصیتی مثل مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بنویسد، نباید بنویسد «غفر الله له! خدا او را ببخشد!» چه

---

[1] سوره حمد (۱) آیه ۱ و ۲. ***الله شناسی***، ج ۱، ص ۳۲۲:
«به اسم الله که دارای صفات رحمانیّت و رحیمیّت است.»
امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۳۴:
«حمد و سپاس اختصاص به خدا دارد پروردگار عالمیان.»

چیزی را ببخشد؟ او در جایی است که عقل من و شما به آنجا نمی‌رسد، حالا خدا بخواهد ببخشد یا نه، در اینجا باید گفت: «قدس الله سرّه، رضوان الله علیه، اعلی الله مقامه، نَوَّرَ الله مزجعه؛ خدا قبرش را نورانی گرداند»، و از این‌گونه عبارات و مطالب.

در کنار قبر اولیاء خدا قرار گرفتن، این به معنای عرض حال و حاجت است و اظهار خشوع و خضوع است. شما فرض کنید به زیارت قبر امام علیه‌السّلام که می‌روید، آیا حمد و سوره می‌خوانید که حالا این به روح امام برسد یا نه؟! نه، شما که در کنار قبر امام علیه‌السّلام می‌ایستید و زیارت می‌خوانید، این زیارت به معنای تقریب نفس شما به این ساحت مقدس است، یعنی من دارم خودم را مدام به اینجا نزدیک می‌کنم، السلام علیک فلان، السلام علیک فلان، ای کسی که باید درود خدا بر تو باشد، یعنی من با اداء این کلمات، خودم را در مقام نزدیکی به تو قرار دادم، خودم را دارم به تو نزدیک می‌کنم، تو در جایگاه رفیعی هستی که دست من و امثال من نمی‌رسد، تو بیا و دست مرا بگیر، تو بیا و مرا نجات بده، تو بیا و مرا پیش خود ببر، من از اماکن بعیده در اینجا آمدم برای اینکه ذلت و بدبختی و بیچارگی خودم را به تو عرضه بدارم، این معنا مورد نظر است. در کنار قبر اولیاء الهی و عرفاء بالله و بأمرالله، انسان باید این حالت را داشته باشد.

حضرت خدیجه کسی نبود که آدم بگوید خدا او را ببخشد، چه چیزی را ببخشد؟! باید رفت در کنار قبر حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها، آن مطهره ایستاد و از نفس قدسی او برای خروج خود از دنیا و تعلقات و رسیدن به قرب و مقام معرفت و توحید و ولایت و وارد شدن در این صراط و وارد شدن در این مکتب و استفاضه و استناره از جذبات و نفحات آن عالم و آن نفوس، استمداد کرد، این‌طور باید در کنار قبر حضرت بایستیم، و همین‌طور سایر اولیاء، فرقی نمی‌کنند، من‌باب‌مثال در کنار قبر حضرت علی بن جعفر علیهماالسلام و مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ اینجا (طهران) حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام که طبق روایت امام هادی علیه‌السّلام که فرمودند: «مَن زار عبدالعظیم بِالرّی کَمَن زار الحسینَ بِکَربلاء»[1] این عین روایت است، مسئله این است، باید در آنجا رفت و از نفس قدسی حضرت عبدالعظیم برای تصحیح و تصفیه و تزکیه و ارتقاء از عالم ماده و وارد شدن در ولایت استمداد کرد، نه‌اینکه ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ یک حمد و سوره خواندیم و به روح آن حضرت هم حمدی تقدیم می‌کنیم و بعد هم خوشحال و منبسط از اینکه زیارت کردیم، برمی‌گردیم! این‌طور فایده ندارد، نه‌اینکه فایده ندارد، فایده‌اش خیلی کم است، فرض کن دو درصد! نه! انسان نباید این‌طور برود، انسان باید متوجه باشد که چه می‌کند.

مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ وقتی که خودشان به قبور اولیاء الهی مشرّف می‌شدند، این‌طور می‌رفتند، وقتی که به قبر ائمه علیهم‌السّلام مشرّف می‌شدند، با وضعیت و با حال استکانت و مسکنت و تذلل می‌رفتند، خود شاهد عینی برای من نقل کرد:

> ایشان وقتی که از کربلا به کاظمین برای زیارت قبر موسی بن جعفر علیهماالسّلام مشرّف می‌شدند، می‌رفتند و سرشان را به ضریح می‌مالیدند و خاک ضریح را با انگشت کوچک درمی‌آوردند و به سرشان می‌مالیدند!

این شخصیتی را که الآن می‌گویند: «جزو عرفاء کذابین است»![2] و کسی هم حرفی نمی‌زند! این آقا! این‌طور و به این‌نحو به زیارت می‌رفت!

---

[1] ***کامل الزیارات***، ص ۳۲۴:

«عَن بَعضِ أهلِ الرَّيِّ قالَ: دَخَلتُ عَلَى أبى‌الحَسَنِ العَسكَرِيِّ علیه‌السلام فَقالَ: "أينَ كُنتَ" فَقُلتُ: زُرتُ الحُسَينَ بنَ عَلِيٍّ علیهماالسلام، فَقالَ: أما إنَّكَ لَو زُرتَ قَبرَ عَبدِالعَظيمِ عِندَكُم لَكُنتَ كَمَن زارَ الحُسَينَ علیه‌السلام.»

[2] ***تزکیة النفس***، سیّد کاظم حسینی حائری، ص ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۴۴۹ ـ ۵۰۰.

صحبت سر این است که اگر به کسی یک جایی حرفی بزنند که چندان با مذاق جور درنیاید، دیگر آسمان به زمین می‌آید و مسائل به محاکمات کشیده می‌شود ولی صریحاً در کتاب، این افراد را به عرفاء کذابین اسم می‌آورند و دم از کسی برنمی‌آید! خب همیشه همین‌طور بوده است!

انسان باید این‌طور در مقام تذلل در خدمت اولیاء خدا و در آن مرتبهٔ بالاتر ائمهٔ معصومین علیهم‌السّلام و چهارده معصوم و حتی سایر پیغمبران باشد، جایی که قبر پیغمبری است، در نجف قبر حضرت هود و صالح علی نبینا و آله و علیهما السلام در قبرستان وادی‌السّلام که واقعاً قبرستان عجیبی است، انسان به آنجا که می‌رود، باید آن حالت تذلل را داشته باشد. همهٔ اینها از بزرگان و عارف بالله بودند، حالا فرض کنید که در دین ما نبودند، خب نبودند که نبودند، مقام معرفت الهی که سر جای خودش است، جایی نرفته است. و یا در جای دیگر، انسان وقتی که قبر یک نبی از انبیاء الهی را زیارت می‌کند، باید دو رکعت نماز هدیه بخواند نه نماز زیارت، نماز زیارت برای چهارده معصوم است، نماز هدیه بخواند و این نماز هدیه را وسیله قرار بدهد برای شفاعت این ولیّ که الآن در اینجا خفته است، وسیله قرار بدهد برای تنفیذ و تأثیر انفاسی که آنها از آن عالم می‌توانند در ملکوت انسان تأثیر بگذارند، می‌توانند در مثال انسان تأثیر بگذارند و باعث رشد انسان بشوند، انسان می‌بیند حالش عوض شد و این که حال انسان عوض می‌شود، این برای چیست؟ به‌خاطر این است که از آنجا امداد آمده، چرا یک ساعت پیش عوض نشده بود؟ این که شما به کنار قبر بزرگان می‌روید و می‌بینید وضعتان عوض شد، به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر این است که از آنجا به شما نفحه‌ای رسیده است، چرا پنج دقیقه پیش نبود؟ و این که شما فرض کنید می‌روید و خودتان را در اختیار آن مقام و آن روح قدسی ولیّ‌خدا قرار می‌دهید، خودتان احساس می‌کنید که وضعیتتان عوض می‌شود. حالا اگر آن تفکر، تفکر دیگری بشود، آن وضعیت، وضعیت دیگری بشود، بروید و بگویید حالا یک فاتحه‌ای برای ایشان می‌خوانیم، می‌بینید نه! فرق می‌کند، حال آن حال نیست، وضع آن وضع نیست، خلاصه در اینجا این مسئله خیلی مهم است.

وجود و صحت انعزالِ با دستور، در شریعت اسلام

رسول خدا صلّی الله علیهِ و آله و سلّم در زمان حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها در غار حرا می‌آمد و حضرت خدیجه هر یک روز در میان برای پیغمبر غذا و مایحتاج زندگی را می‌آورد، بالأخره حضرت در غار است و نمی‌تواند بیرون بیاید و دستور دارد که باید در این غار باشد. خب مگر اینها اعتزال نیست؟ مگر اینها دوری کردن از مردم و خانواده نیست؟ حضرت قبل از تولد حضرت فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیها و حتی قبل از اینکه بخواهند حضرت خدیجه نسبت به حضرت زهرا حمل بردارند، از طرف پروردگار دستور پیدا کرد که چهل روز فاصله بگیرد، همهٔ اینها ریاضات شرعی است دیگر، فاصله گرفتن از جامعه، فاصله گرفتن از اهل و عیال و محیط، محیطی که انسان را مشغول کند و نگذارد انسان به تکلیف الهیِ خود بپردازد، البته راجع به این مسئله (فاصله گرفتن از مردم)، مطلب زیاد است و إن‌شاءالله اگر خداوند بخواهد در جلسات بعد باید راجع به این مسئله صحبت بشود، چون مطلب در اینجا مطلب بسیار مهمی است، اشکالاتی که در این زمینه بر اولیاء الهی و عرفا کرده‌اند که «اینها از مردم فاصله می‌گیرند و درد جامعه را نمی‌فهمند و جامعه را به حال خود رها می‌کنند و در گوشه‌ای می‌نشینند و به کسی کاری ندارند، اینها نمی‌آیند [به درد جامعه بپردازند» و] از این بازی‌ها و مزخرفات! باید همهٔ اینها را جواب بدهیم و مطالبی را که در این زمینه از بزرگان هست، باید اینها را گوش به رفقا برسانیم. و محوریت همهٔ این مطالب، به قیام به تکلیف الهی برمی‌گردد که انسان در هر موقعیتی وظیفه‌اش این است که به آن تکلیف قیام کند، حالا آن تکلیف هرچه می‌خواهد باشد، یک وقت می‌گویند بنشین، بنشین؛ یک وقت می‌گویند بلند شو، بلند شو؛ یک وقت می‌گویند حرف بزن، حرف بزن؛ یک وقت می‌گویند ساکت شو، ساکت شو. آن‌وقت که باید ساکت شد، اگر انسان حرف بزند گناه کرده است و آن‌وقت که باید حرف بزند اگر ساکت باشد، فعل حرام انجام داده است،

لزوم عمل برطبق دستورِ امام معصوم علیه‌السلام

آن‌وقت که باید در جریان امام مجتبی علیه‌السّلام سکوت کند و جنگ نکند و بنشیند و دستور امام مجتبی علیه‌السّلام را مبنی بر صلح قبول کند، اگر آن موقع زیر بار این دستور نرود و از فکر و سلیقهٔ خود، حکومت معاویه را برنتابد و بخواهد خود نسبت به این مسئله قیام کند، عمل این شخص حرام است و قیام در مقابل امام معصوم تلقی می‌شود! مسئله این است! و در آن موقع که باید به نصرت امام علیه‌السّلام بشتابد و امام را در میان دشمنان تنها نگذارد و از امام و اهل‌بیت امام دفاع کند و خون خود را در جلوی پای امام علیه‌السّلام بریزد، اگر در این وقت عافیت را بر جهاد در راه خدا ترجیح دهد و مصالح دنیوی را بر رضوان الهی ترجیح دهد و به‌دنبال گذران زندگی و مُلک و مال و زن و بچه و شخصیت و موقعیت و حفظ جان باشد، الآن در مقابل امام قیام کرده است و با رو به آتش خواهد افتاد! چرا؟ چون الآن وقت قیام است. آن‌وقت، وقت قیام نبود و قیام حرام بود و الآن وقت قیام است و نشستن حرام است، باید دید از طرف امام علیه‌السلام چه دستوری می‌رسد. تمام شد! اگر امام فرمود: «ساکت شو»، چشم؛ «حرف بزن»، چشم؛ «برخیز»، چشم؛ «بنشین»، چشم.

و ائمهٔ ما در طول حیاتشان از این نافرمانی‌ها خون دل‌ها خوردند، از دست همین اصحاب که به آنها می‌فرمودند: «حرف نزن» و اینها کاسهٔ داغ تر از آش، این‌طرف حرف بزن و آن‌طرف حرف بزن و مدام بر مصیبت و مشقّات اضافه کن تا جایی که موسی بن جعفر علیهماالسّلام می‌فرماید: **«ای کاش بدنم را با مقراض[1] یا منقاش[2] قطعه قطعه می‌کردند، بدن من را با قیچی قطعه قطعه می‌کردند و اصحاب من جلوی زبانشان را می‌گرفتند.»**

خب به تو چه مربوط است که داری می‌روی این حرف را می‌زنی؟! دلت برای چه کسی می‌سوزد؟ اگر دلت برای دین می‌سوزد که صاحب دین اینجا نشسته است و می‌فرماید: «ساکت شو»! اگر دلت برای چیز دیگر می‌سوزد، برای خودت و نفسانیات خودت می‌سوزد، پس چرا اینجا می‌آیی و چرا خودت را به موسی بن جعفر علیهماالسّلام نسبت می‌دهی و چرا می‌گویی من شاگرد موسی بن جعفر هستم و چرا می‌گویی من می‌خواهم بروم از ولایت دفاع کنم؟! چرا می‌گویی من می‌خواهم از مکتب دفاع کنم؟! بگو نه باباجان، بنده خودم هستم و هیچ ارتباطی هم به موسی بن جعفر ندارم، تا مردم و حکومت هم بفهمند که با تو چه‌کار کنند. تو می‌آیی و خودت را به موسی بن جعفر نسبت می‌دهی و آنها هم از چشم چه کسی می‌بینند؟ از چشم موسی بن جعفر می‌بینند و می‌گویند: این گفت و سراغ حضرت می‌آیند.

حضرت بیان می‌کند که اگر من متولی دین هستم می‌گویم: خفه شو و حرف نزن؛ اگر من متولی این شریعت و مکتب هستم می‌گویم: ساکت شو و سر جایت بنشین! همین هشام بن حکم چه خون دل‌ها که بر دل موسی بن جعفر کرد! این هشام کسی بود که در یک زمان، امام صادق علیه‌السّلام او را به‌خاطر زبان و بیانش و به‌خاطر محاجه‌های علمی، در کنار خود می‌نشاند و می‌فرمود که «**روح‌القدس تو را تأیید کرده است که توانستی در این مجلس در مقابل این افراد این‌گونه از مکتب و ولایت دفاع کنی**»،[3] اما همین هشام کارش به جایی می‌رسد که خون به دل موسی بن جعفر علیهماالسّلام می‌کند!

خب چرا؟! مگر تو شیعه نیستی؟ تو این حمایتی که می‌کنی برای کیست؟ برای چه کسی حمایت می‌کنی؟ اگر برای موسی بن جعفر می‌کنی که او اینجا نشسته و می‌فرماید: «**نکن**.»

---

[1] ***لغت‌نامهٔ دهخدا***: «مقراض: قیچی.»

[2] ***فرهنگ فارسی معین***: «منقاش: ابزاری که با آن مو را از بدن می کنند.»

[3] ***علل الشرائع***، ج ۱، ص ۱۹۳؛ ***الإحتجاج***، ج ۲، ص ۳۶۷.

لزوم عمل براساس تکلیف الهی نه براساس انگیزه‌های نفسانی

اینجا است که انسان باید یک‌خرده در خودش تعمّق کند و رفتار خودش را در ترازوی سنجش حق و باطل قرار بدهد تا بفهمد که کدام عملش برای خود بوده است و کدام عملش برای خدا بوده است؟! انسان می‌تواند این کار را بکند، هر کسی می‌تواند، اگر نتوانست، گناه و عیبی ندارد و خدا می‌بخشد، ولی آن مقداری را که می‌تواند بکند، چشمش را نبندد و کله‌اش را هم در برف نکند! نه! ما همه‌مان می‌توانیم و می‌دانیم که چه کنیم، منتها علیٰکلّ‌حال نفس اماره همان‌طوری‌که در سایر مسائل به سراغ انسان می‌آید، در این مسائل هم به سراغ ما می‌آید، فقط در دزدی و از دیوار بالا رفتن و مال مردم را چپاول کردن، نفس اماره سراغ آدم نمی‌آید، نه! در این قضایا هم می‌آید، در دفاع از دین و اسلام و ولایت و امام علیه‌السّلام، در اینجا هم می‌آید، ولی این دفاع از دین نیست، دفاع از خود و نفس است: می‌گویند: «فلان حرف را فلان جا زدی و آمدند این حرف شما را رد کردند»، خون آدم به جوش می‌آید! برای چه به جوش می‌آید؟ چون حرف تو را رد کرده‌اند خونت به جوش می‌آید ـ وقتی که می‌گویم همه‌مان می‌توانیم، می‌توانیم ـ اما اگر این حرف را تو نزده بودی و کس دیگری زده بود، عین همین حرف است اما همین حرف را کس دیگری زده است و یک واو هم کم و زیاد نگفته است، بعد می‌آیند این حرف را رد می‌کنند، آیا باز هم خونت به جوش می‌آید؟! نه! می‌گویی: کار اشتباهی کرده‌اند! اما اگر این حرف را تو زده بودی و آن را رد کرده بودند، خونت به جوش می‌آید و یک مقاله می‌نویسی: «آیا دارید حرف مرا رد می‌کنید؟» نمی‌گویی حرف مرا رد می‌کنید بلکه می‌گویی: «حرفی را که راجع به دفاع زده شده، دارید رد می‌کنید»! یک مقاله می‌نویسی. این مقاله شیطانی می‌شود! صاف و بی‌بروبرگرد! این شیطان است و اینجایش دیگر شیطان است. نه! اگر رد کردند هیچ چیز نگو، راحت بنشین و بگذار رد کنند.

اهمیت مطالعهٔ کتب مرحوم علامه طهرانی

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ کتاب *وظیفهٔ فرد مسلمان در حکومت اسلام* را نوشته بودند، البته سخنرانی ایشان بود و بعضی از شاگردان ایشان آمدند سخنرانی ایشان را با تغییراتی در عبارت [به صورت کتاب چاپ کردند.] در خود کتاب هم معلوم است که لحن عبارت، عبارت‌های انشائی نیست و بلکه صحبت و سخنرانی است، البته به دلایلی این کتاب منتشر نشد. آمدند گفتند که:

> این کتابی که این‌طور است و این‌طور است و در آن این مطالب هست و در آن این ایرادها و اشکالات هست، [لذا آن را منتشر نکنید.]

و حتی یک نفر از همین افرادی که ناشر بودند، مرتب به ما تلفن می‌کرد و اصرار می‌کرد که «برو و نظر پدرت را برگردان که این کتاب پخش نشود.» گفتم: باباجان! این مطالبی را که شما می‌گویید، یک بچهٔ پانزده ساله هم می‌فهمد، این نیاز به نظر برگرداندن نیست، آن هم یک‌هم‌چنین شخصی، آخر این زشت است که پیش ایشان برویم و بگوییم: این کتاب شما این عیوب و نقائص را دارد و شما از نظرتان برگردید! این کار غلط است. از این قضیه گذشت و آن کتاب هم چاپ شد ولی پخش نشد.

یک روز ما با ایشان به جایی می‌رفتیم، ایشان فی‌البداهه صحبت همین کتاب را کردند و فرمودند: «فلانی! نظر تو راجع به این کتاب و مطالبی که در این کتاب هست چیست؟» من گفتم که آقاجان شما که می‌دانید بالأخره مطالبی که در این کتاب هست، خواهی نخواهی موجی را ایجاد خواهد کرد و در این شکی نیست و بالأخره بر مذاق بسیاری، این مطالب خوش نمی‌آید و شکی در این مسئله نیست، ولکن حرف من این است که مگر شما باید دنبال خوش آمدن و نیامدن افراد باشید؟ ایشان فرمودند:

> مطلب همین است، من باید آنچه را وظیفه‌ام اقتضا می‌کند و تشخیص می‌دهم، برای مردم بنویسم، پس این مردم حق را از کجا بفهمند؟! از کجا مردم تشخیص بدهند که الآن این کار صحیح است یا این کار غلط است؟!

مطالب که یک شکل دیگری دارد گفته می‌شود، اگر شخصی مثل علاّمه طهرانی نیاید و آنچه را حاق ولایت و اسلام و تشیع و مبانی مکتب است نگوید، آن‌وقت من و شما از کجا بفهمیم؟! آیا روی در و دیوار نوشته است یا از آسمان، ملک بر ما نازل می‌شود؟! ما از کجا بفهمیم؟! این فهمی را که شما الآن نسبت به مسائل پیدا کردید ـ شمایی که الآن در اینجا حضور دارید ـ مگر این فهم را از شکم مادر آوردید؟! من دارم از شما سؤال می‌کنم! چه خواندید که احساس می‌کنید دارای یک فهم متمایز شده‌اید؟! چه مطالعاتی داشتید و چه مطالبی را شنیدید و چه مسائلی به گوش شما خورده و از کجا خورده است و از کجا آمده است؟! تا یکی مثل علاّمه طهرانی نیاید و آن مطالب را با نثر روان و فارسی در اختیار من و شما قرار ندهد، [ما از کجا مطالب را بفهمیم؟!] الآن که الآن است، منِ بعد از ۵۲ سال، تا کتاب ایشان را در روز مطالعه نکنم ـ البته بعضی روزها هم می‌شود که غفلت می‌کنم، چرا دروغ بگویم؟ اغلب روزها مطالعه می‌کنم ـ نمی‌خوابم، کتاب ایشان کنار رختخواب من است، حتی شده یک پاراگراف می‌خوانم، یک صفحه یا دو صفحه می‌خوانم و در آن فکر می‌کنم، فقط نمی‌خوانم و کنار بگذارم! نه، گاهی اوقات ممکن است نیم ساعت همین‌طور فکر کردم و بعد یک‌دفعه خوابم برده است، این عادت من است، من الآن بعد از ۵۲ سال خودم را برای مطالبی که ایشان در این کتاب نوشته‌اند، محتاج می‌بینم! والله العظیم شهادت می‌دهم و قسم می‌خورم و شوخی و تعارف هم با کسی ندارم و جانماز هم برای کسی آب نمی‌کشم، اخلاق ما این نبوده و اهل جانماز آب کشیدن و تواضع نبودیم، ایشان این مطالب را برای چه کسی گفتند؟ خودشان این را به من گفتند، یک قضیه‌ای از *معاد شناسی* از من سؤال کردند و من گفتم: من نمی‌دانم این قضیه در کجا هست. فرمودند: «آقا سید محسن! پس ما این کتاب‌ها را برای چه کسی می‌نویسیم؟!» گفتم: چشم، از امروز می‌روم و می‌خوانم، آقاجان من این کتاب *معاد شناسی* را مطالعه کردم ولی فقط قصه‌هایش را از اول تا آخر خوانده‌ام، اگر از قصه‌هایش بپرسید به شما می‌گویم! و رفتم و شروع به خواندن کردم و دیدم واقعاً عجیب است و ایشان در اینجا و در کتاب‌ها و نوشته‌جات خودشان دریایی را آورده‌اند! اگر ایشان این حرف‌ها را نمی‌زدند، پس این فهم و فکری که الآن در وجود من بر مسائل من حاکم شده، از کجا می‌آمد؟! مطالبی را که از این‌طرف و آن‌طرف می‌شنویم که خب وضعیت مشخص است، پس این ادراک از کجا می‌آمد؟!

بعد ایشان فرمودند:

فلانی! بدان، اینها همین هستند؛ ﴿ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ﴾[۱۱] میزان فهم اینها همین‌قدر است و یک سانت بالاتر نمی‌رود!

دستشان را هم این‌طوری کردند.

می‌گویند: «آقا این غلط است و این درست است و این را نگویید که بد است و به بعضی‌ها برمی‌خورد و...»! مگر دین پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم این است؟!

بله، انسان باید درست صحبت کند و درست بنویسد و حق را بگوید و صدق داشته باشد و دروغ نگوید و تهمت نزند مثل آن آقایی که کتاب نوشته است و این شخصیت الهی را در کتابش، جزو عرفاء کذابین آورده است!

تجلیل از شخصیت مرحوم حداد و مرحوم علامه طهرانی از طرف بعضی از بزرگان

شخصیتی که خودم با چشمم می‌دیدم که هر هفته، مرحوم آیةالله سید مصطفی خمینی فرزند رهبر انقلاب که مرد بسیار بزرگی بود و من هم به ایشان خیلی ارادت داشتم، بسیار باصفا و خوش‌نفس و

---

[۱۱] سوره نجم (۵۳) آیه ۳۰. *الله شناسی*، ج ۲، ص ۲۶:

«این است نهایت نقطهٔ وصول دانش ایشان.»

عالم بود و تقریرات و کتاب‌هایشان هم الآن هست، ایشان هر هفته از نجف به کربلا می‌آمد، من با چشم خودم می‌دیدم، چهار زانو مقابل آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ساکت می‌نشست و هیچ صحبت نمی‌کرد و گاهی از اوقات یک سؤال می‌کرد و ایشان چند جمله‌ای می‌فرمودند و او سراپا چنان گوش می‌داد که تمام وجودش گوش می‌شد، این را بنده با چشم خودم می‌دیدم، نه یک دفعه و دو دفعه، تازه مگر ما چند دفعه کربلا رفته‌ایم؟ حالا او (مرحوم مصطفی خمینی) نفهمید که او (مرحوم حداد) کذاب است و این آقا فهمید؟!

مرحوم آیةالله العظمی سید هادی میلانی که آقا و آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ را آن شب در مشهد در مدرسه‌اش دعوت کرد که من هم بودم و آن موقع طفل سیزده ساله بودم و یادم هست که چطور مؤدب در جلوی آقای حداد نشسته بود و چقدر احساس خضوع و تواضع می‌کرد، حالا آیا این مرجع تقلید نفهمید که ایشان (مرحوم حداد) جزو کذابین است اما این آقا فهمید؟! چقدر باید آدم الاغ باشد؟! چقدر باید نفهم باشد؟! چقدر باید بی‌حیا باشد که بیاید و یک‌همچنین مسائلی را به این بزرگان نسبت بدهد؟! چقدر باید بی‌حیا باشد؟! آیا اینها نفهمیدند؟

همین رهبر معظم انقلاب که الآن وجود دارند ـ سلّمه‌الله ـ ایشان به خود بنده گفت که «همان‌طوری‌که پدر شما یک *روح مجرد* برای استادش نوشت، شما هم باید یک *روح مجرد* برای پدرتان بنویسید»، ایشان نفهمید که اینها (مرحوم آقا و مرحوم حداد) جزو کذابین هستند و این آقا فهمید؟! آیا اینها نفهمیدند؟!

همهٔ اینها نفس می‌شود. خب آقاجان! یا این مطالب را فهمیدی یا نفهمیدی، عرفای کذابین دیگر چه بود؟! این را دیگر برای چه نوشتی؟ شما خیال می‌کنید زمانه زمان چهارصد سال پیش و هزار سال پیش است؟! نه آقاجان، مردم می‌آیند و می‌خوانند و حق را تشخیص می‌دهند و به ریشت می‌خندند!

آیا اینها نفهمیدند؟ مرحوم آیةالله حاج آقا آخوند ملاّ علی همدانی مرجع تقلید، در مجلس مرحوم آقای حداد در همدان بیاید و با آن خضوع و خشوع از مرحوم آقای حداد سؤال کند و اظهار تعظیم بکند! آیا آنها نفهمیدند؟ آیا آنها مرجع تقلید نبودند؟ آیا فقط این آقا با آن افکارش، به همهٔ اسرار ملک و ملکوت اطّلاع پیدا کردند و در مقام قضاوت بر مصدر قضاوت نشسته‌اند و رتق و فتق می‌کنند و یکی را به بالا و یکی را به قعر چاه می‌برند؟!

خدا پدرمان را در روز قیامت درمی‌آورد! خدا پدرمان را در همین دنیا درمی‌آورد و آبرویمان را در همین دنیا می‌برد! آنهایی که با اولیاء خدا در بیفتند، خدا در همین دنیا پدرشان را درمی‌آورد و یک آبروریزی از آنها بکند که حالا ببینید، یک مقداری هم کرده!

اینها نفس می‌شود. ریاضت یعنی این.

بعد همان افرادی که این حرف‌ها را می‌زدند، روزی مرحوم آقا در طهران بودند، آمدند یک مجله‌ای را به ما نشان دادند و گفتند که «آقا این مجله را ببین، حالا دیدی که ما راست می‌گوییم!» یک آقایی این کتاب را در آن مجله‌اش رد کرده و چند خطی نوشته بود و با مسخره و استهزاء [با مطالب مرحوم آقا برخورد کرده بود!] گفتم: اولاً این آقا شخصیت خودش را نشان می‌دهد و شما که نباید برای یک‌همچنین تألیفی دل بسوزانید و به یک‌همچنین مزخرفاتی توجه کنید، حالا انگار سند آوردید و به دست ما داده‌اید، سند ثبتی که آقا نگاه کنید این هم مجله و این هم این مطلب! گفتند: «نه! برو این را نشان آقا بده!» ایشان در اطاق دیگری بودند و اینها در اطاق بیرونی نشسته بودند، من این مجله را بردم و به مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نشان دادم، تا ایشان نگاه کردند قاه قاه خندیدند! یک قهقهه و خنده‌ای کردند که تا دوتا اطاق دیگر صدایشان رفت! فرمودند: «آقا این که چیزی نیست! ما توقع خیلی بالاتر از این را داریم!» من به آنها گفتم: آیا قهقهه را شنیدید؟! این هم جوابتان! حالا بروید فردا چیز دیگری بیاورید! فرمودند: «ما توقع خیلی بالاتر از اینها را داشتیم، این که چیزی نیست.» پس چه؟ آیا توقع دارید که بنده این کتاب را بنویسم و نویسندهٔ آن مقاله بیاید جلوی پای من گوسفند بکشد

و طاق نصرت پهن کند؟! نه! این نیست.

مگر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم چه‌کار کرد؟ وقتی که پیغمبر تبلیغ کرد، آیا برای پیغمبر طاق نصرت پهن کردند یا سیرابی روی سر پیغمبر خالی کردند؟! سطل آشغال روی سر پیغمبر خالی کردند؟! آیا جلو پای پیغمبر گوسفند کشتند و خودشان را فدای پیغمبر کردند؟! نه! این که چیزی نیست، یک مقاله‌ای نوشته‌اند، خیلی ممنون، عقده‌تان را خالی کردید، تمام شد، دیگر سطل خاکروبه که روی سر خالی نکردند! سیرابی که خالی نکردند، دیگر با سنگ، پا را که مجروح نکردند، پیشانی را که با سنگ نشکستند، اینها را برای پیغمبر کردند! بچه‌ها را تحریک می‌کردند، خودشان از آن بزرگانی مثل حمزه و ابوطالب خجالت می‌کشیدند و به بچه‌ها سنگ می‌دادند و می‌گفتند «وقتی که پیغمبر از اینجا می‌روند، او را با سنگ بزنید»! این‌طوری اذیت می‌کردند!

خب بالأخره امروز مقداری از مطلب فاصله گرفتیم، ولی بد هم نبود و گفتن این مطالب لازم بود، بالأخره باید بدانیم که دنیا چه خبر است؟!

ریاضت شرعی یعنی همان مراقبه

این ریاضت، ریاضت شرعی است. خدا به پیغمبر دستور می‌دهد که باید چهل روز در غار حرا بیایی و جدا باشی. حالا بعضی از عرفاء الهی وقتی که در احوالشان می‌خوانیم که اینها یک اربعین در یک جایی بودند، می‌بینیم اشکال شده که «عجب، ما که این ریاضت‌ها را نداریم!» چطور شد پیغمبر داشت ولی اینها نباید داشته باشند؟! چرا؟! پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم چهل روز فاصله گرفت، پیغمبر سال‌های سال به غار حرا می‌آمد و از زن و بچه فاصله می‌گرفت، چطور شد آن اشکال نداشت اما حالا اشکال دارد؟! نه! چه اشکال دارد؟! انسان باید طبق دستور (نه من‌درآوردی) با این شرط، در بعضی از اوقات، اوقاتی را برای خود قرار بدهد و فراغتی را برای خود قرار بدهد و آن هم یک شرایط خاص دارد و هر کسی سر خود هم نمی‌تواند این کار را بکند.

از این مسئلهٔ ریاضت در بیان عرفا و بزرگان، به مراقبت تعبیر شده است، مراقبه، این مراقبه‌ای را که می‌بینید اینها گفته‌اند، این مراقبه همین است، یعنی انسان، نفس، وضعیت و موقعیت خود را در هر لحظه و در هر ساعت بر طبق رضای الهی قرار بدهد که آن رضای الهی یا برای او متیقَّن باشد و علمی باشد یا اینکه ظنّ نزدیک به علم باشد، به نحوی که برای او موجب حجت شرعی باشد در هنگام توقف و شک، طبق آن عمل کند، در این‌صورت این شخص دارای مراقبه است. در هر قضیه‌ای و در هر مسئله‌ای باید مراقبه داشته باشد: در انفاق، انسان باید دارای مراقبه باشد، در صحبت کردن و در کارهایی که انجام می‌دهد و مساعدت‌هایی که می‌کند، باید دارای مراقبه باشد، انسان در بعضی از جاها نباید مساعدت کند.

یک شخص پیش من آمده بود و می‌گفت: «در همسایگی ما در محله می‌خواهند حسینیه بسازند، به من می‌گویند که "شما هم بیا و کمک کن"، حالا آیا شما اجازه می‌فرمایید که بنده از پول سهم امام بدهم؟!» گفتم: نه‌خیر، اجازه نمی‌فرمایم! اگر می‌خواهید بدهید، از جیب مبارک خودتان بدهید، از امام علیه‌السّلام نمی‌توانید خرج کنید. او هم یک قران نداد. گفت: «روغن چراغ ریخته را نذر امامزاده می‌کنند»! آیا خیلی زرنگ هستی! اگر تو خیال کردی جلوی همسایه و محله‌ات آبرو داری و از این آبرویت می‌خواهی مایه بگذاری، خب برو از جیبت بده چرا می‌خواهی از امام خرج کنی؟! آن‌وقت این مراقبه می‌شود. داری بلند شو برو بده، نداری نده، پولت را در جیبت بگذار، هر چیزی جای مصارف خودش را دارد، حقِ یک ریال خرج کردن را نداری، اگر از سهم امام بدهی بریء الذّمه نیستی. و دلیل ندارد که انسان در هر جایی که مأخوذ به حیا می‌شود، بخواهد اقدام کند، اقدامی که انسان می‌خواهد بکند، باید براساس تکلیف الهی و حکم عقل باشد نه براساس مأخوذ به حیا شدن و نه بر اساس رودربایستی و چشم و همچشمی، اگر آن‌طور بشود هم از کیسه‌اش رفته و هم آن طرف منتظر کتکش باشد، آن طرف کتک است، چرا دادی؟! اگر در رودربایستی قرار گرفتی، خب از جیبت می‌دادی، تازه

اگر از جیبت هم بدهی، مسئله است! چرا نمی‌روی آن را به فقیر بدهی؟ برای چه؟ این حسینیه‌ای که دارد در اینجا ساخته می‌شود، آیا درست است؟ آیا صحیح است؟ آیا باید ساخته بشود؟ هیئت امنایش چه کسانی هستند و چه حرف‌هایی می‌خواهد در اینجا زده بشود؟ چه کسانی دعوت می‌شوند؟ تبلیغاتش چطوری است؟ هزار و یک حرف در آن است، نه‌اینکه همین‌طوری حسینه، اسم امام حسین است دیگر، مسجد است دیگر، محل [عبادت است دیگر،] نه! حساب دارد.

لزوم طرح مبانی اسلام در مساجد

مسجدی را من اطّلاع دارم که در همین طهران در زمان سابق و در زمان شاه ساخته شده که من قطع دارم نماز خواندن در این مسجد اشکال دارد و باطل است، پول‌هایی که از مردم گرفته شده، تمام آنها با مأخوذ به حیا بودن و رودربایستی بوده است، چون بنده اطّلاع دارم می‌گویم، خودم خبر دارم! امام جماعتی را که قبلاً در این مسجد بوده بیرون کردند و عذرش را خواستند، پیرمردی بوده، بعد هم رفتند از این‌طرف و آن‌طرف نامه‌های کذایی درست کردند که باید فلان آقا باشد و سر و صدا [به راه انداختند!] و الآن هم هست! تمام این مسائل، خلاف است ولی انجام می‌شود.

این شخصی که حتی می‌خواهد الآن از جیبش خرج کند، باید بداند که امام جماعت اینجا کیست؟ صحبت‌هایی که در این مسجد گفته می‌شود چه صحبت‌هایی است؟ آیا صحبت‌های دنیا با لعاب الهی و اسلامی است یا صحبت‌های خدا است؟ مردم به چه سمتی دعوت می‌شوند؟ آیا به‌سمت خدا دعوت می‌شوند یا به دنیا دعوت می‌شوند؟ کارهایی که در این مسجد دارد انجام می‌شود تحت اشراف چه شخصی است و تحت تدبیر چه گروهی الآن این کارها دارد انجام می‌شود؟ انسان باید تمام این مسائل را بداند، اگر نداند هم از کیسه‌اش رفته و هم خدا پدرش را درمی‌آورد، می‌گوید: به‌جای اینکه پول به اینجا بدهی، به‌جای اینکه بگویند حاج آقا فلان این‌قدر پول داد، به‌جای اینکه در بلندگو اسم‌ها را بخوانند، به‌جای اینها [باید براساس تکلیف الهی خرج می‌کردی.]

لزوم مراعات عزت نفس افراد، هنگام هدیه دادن و کمک کردن به آنها

واقعاً عجیب است و خیلی عجیب است! واقعاً ما چقدر پرت هستیم! ما باید خیلی از کارهایمان را عوض کنیم و تغییر بدهیم. از جمله چیزهایی که الآن مرسوم است، وقتی که می‌خواهند به شخصی کمک کنند یا مقرری بدهند می‌گویند: «آقای فلان، خانم فلان، فلان قدر دادند»، چرا باید این حرف‌ها زده بشود؟! چرا باید نوشته بشود؟! چرا باید مردم در رودربایستی قرار بگیرند؟! همهٔ اینها خلاف شرع است و خوردن این مال حرام است، حرام از گلو پایین می‌رود. یا اینکه من‌باب‌مثال در هدیه‌هایی که در عروسی و زایمان می‌برند، «آقای فلان و خانم فلان یک همچنین هدیه‌ای دادند»، چرا باید گفته بشود؟! برای چه؟! آیا می‌خواهید بروید پخش کنید و در روزنامه و تلویزیون بگویید؟! برای دادن هدیهٔ شخصی که عروسی کرده، به پاتختی برو، این چیزها را هم بلد نیستیم و خیلی هم تجربه نداریم، باید تجربه‌مان بیشتر شود!

خدا یکی از دوستانمان را حفظ کند، چند سال پیش با رفقا در مدینه بودیم، صحبت ازدواج مجدد و... شد ـ حالا به ازدواج هم می‌رسیم، رفقا غصه نخورند! در جلسات بعد مسائلی در این زمینه هست ـ یکی گفت: «آقا شما از مادر زنت نمی‌ترسی که داری این حرف‌ها را می‌زنی؟ بالأخره به طهران که برگردی به گوش آنها می‌رسد!» او گفت: «اتفاقاً من آن‌قدر مادرزن را دوست دارم که دلم می‌خواهد خدا ده‌تا مادرزن به من بدهد، این‌قدر من از مادرزن خوشم می‌آید!» آدم خیلی حاضرجواب و شوخی بود.

خب برو این هدیه‌ها را در پاتختی بده، بسیارخوب هدیه می‌برید و در آنجا می‌گذارید و اسمتان را هم می‌نویسید، می‌آیید و می‌گویید و می‌خندید و شیرینی می‌خورید. (البته این مسئله که برای مردها نیست، این مسئله به خانم‌ها برمی‌گردد.) بدون اینکه اسمی بیاورند و یکی را کوچک کنند. الآن وقتی که می‌گویند: «خانم فلان یک‌همچنین هدیه‌ای آورد و قیمتش چند صد هزار تومان است!» در آنجا دو

تأثیر انجام می‌شود: تأثیر اول نسبت به افرادی که قیمت هدیه‌شان پایین‌تر است و این شخص در نفس خود، احساس شرمندگی می‌کند. تأثیر دوم، ضرری که برای این بدبخت دارد! این بدبختی که این هدیهٔ گران‌قیمت را آورده، یک‌خرده از سایر افراد بالا می‌رود و می‌گوید: «خواهش می‌کنم، قابل شما را ندارد!» زهرمار! اگر قابل ندارد پس چرا اسمت را آورده‌اند؟ خب در کناری بگذار و برو، اسم گفتن یعنی چه؟! چرا ما این آداب اسلامی را نباید رعایت کنیم؟! چرا نباید احترام مؤمن و عزت نفس مؤمن را که این‌قدر در اسلام به آن تأکید شده است، پیغمبر این‌قدر تأکید کرده‌اند، رعایت کنیم؟!

نحوهٔ صحیح تشکر از میزبان در میهمانی‌ها

این‌قدر پیغمبر رعایت می‌کردند که یک بار نشد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر سر سفره‌ای بنشیند و بعد، از آن سفره تعریف کنند، می‌فرمودند: «**الحمدلله، خدا برکتش را زیاد کند**» و شکر می‌کردند و می‌آمدند،[1] چرا؟ چون سفره‌ها فرق می‌کند، امروز به آنجا می‌رود و فردا به جایی دیگر می‌رود که آن بنده‌خدا نتوانسته مثل او غذا درست کند، می‌گویند: «نه این یک‌خرده پایین‌تر است و یک‌خرده کمتر است»، یا در کیفیت غذا یا در نوع غذا. یا باید برای همه در یک سطح تعریف کنند یا اصلاً تعریف کردن ندارد، «خدا نعمت و برکتش را زیاد کند و خداحافظ شما.» دعای پیغمبر این‌طوری بود: «خدا برکتش را زیاد کند و عافیت و سلامتی بدهد و ایمان را زیاد کند و برکت به این منزل بدهد و بعد هم خداحافظ شما» و بعد هم سفره را جمع می‌کردند، حالا بیایند تعریف کنند و برای آقا و برای خانم و برای گربهٔ خانه هم شروع به دعا کنند، اینها را نداریم.

دعا دعایی است که امام سجاد علیه‌السّلام بعد از سفره می‌خواندند، رفقایی که از فضلاء هستند بروند این را به‌دست بیاورند، نمی‌دانم در جلد چندم *بحار* است، در جلد هفده یا هجده *بحار* در قسمت ادعیه، عشرت و...، در آنجا باید باشد، دعای سر سفره‌ای که امام سجاد علیه‌السّلام می‌کردند[2] آن دعا را یاد بگیریم و همیشه آن دعا را بخوانیم یا اگر نخواستیم، بگوییم خدا برکتش را زیاد کند و عافیت و سلامتی بدهد و ایمان را زیاد بکند و همین. و اضافهٔ بر این، اینکه «صاحب‌خانه این‌طور بشود و آن‌طور بشود و مادر صاحب‌خانه و خانم صاحب‌خانه [این‌طور بشوند و...!] همهٔ اینها اضافات است، همهٔ اینها خارج از برنامه بودن است. انسان باید تشکر بکند، باید شکرگزاری بکند ولی هر چیزی حدی دارد. انسان باید نعمت را از خدا ببیند.

پیغمبر و ائمه علیهم‌السّلام این کار را (تعریف زیادی و...) انجام نمی‌دادند، این ادب اسلامی

---

[1] ***الکافی***، ج ۶، ص ۲۹۳:

«عَن أحمَدَ بنِ الحَسَنِ المیثَمیِّ رَفَعَهُ قالَ: کانَ رَسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إذا وُضِعَتِ المائِدَةُ بَینَ یَدَیهِ قالَ: "سُبحانَکَ اللّهُمَّ ما أحسَنَ ما تَبتَلینا سُبحانَکَ ما أکثَرَ ما تُعطینا سُبحانَکَ ما أکثَرَ ما تُعافینا اللّهُمَّ أوسِع عَلَینا و عَلَی فُقَراءِ المُؤمِنینَ و المُؤمِناتِ و المُسلِمینَ و المُسلِماتِ".»

ترجمه: «روایت شده که وقتی که سفرهٔ غذا را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نهادند، می‌فرمود: "**خدایا، منزهی تو، چه نیکوست آنچه ما را به آن آزموده‌ای و چه بسیار است آنچه به ما بخشیده‌ای، و چه فراوان است سلامتی‌هایی که به ما داده‌ای! خدایا، بر ما و بر فقرای اهل ایمان گشایش در روزی کرامت فرما!**"»

؛ ***مکارم الأخلاق***، ص ۲۷:

«کانَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله و سلم إذا وُضِعَتِ المائِدَةُ بَینَ یَدَیهِ قالَ: "بِسمِ اللَّهِ اللّهُمَّ اجعَلها نِعمَةً مَشکورَةً نَصِلُ بِها نِعمَةَ الجَنَّةِ".»

ترجمه: «روایت شده که وقتی سفرهٔ غذا را نزد آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌نهادند، می‌فرمود: "**بسم الله، خدایا، این غذا را از نعمت‌های مشکوره قرار ده و آن را به نعمت بهشتی متصل فرما.**"» (محقق)

[2] ***بحار الأنوار***، ج ۶۳، ص ۳۷۶؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۳، ص ۳۵۸:

«رُوِیَ عَن أبی‌حَمزَةَ الثُّمالیِّ عَن عَلیِّ بنِ الحُسَینِ علیهماالسلام أنَّهُ کانَ إذا طَعِمَ قالَ: "الحَمدُ لِلّهِ الَّذی أطعَمَنا و سَقانا و کَفانا و أیَّدَنا و آوانا و أنعَمَ عَلَینا و أفضَلَ الحَمدُ لِلّهِ الَّذی یُطعِمُ و لا یُطعَمُ".»

می‌شود.

هیچ‌وقت پیغمبر صلّی الله علیه وآله و سلّم نیامد از غذایی تعریف کند، تعریف کردن ندارد، نعمت خدا است، انسان می‌رود آن غذا را می‌خورد و بعد بلند می‌شود و می‌رود.

از دوران طفولیت که بنده این مطلب را از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شنیدم تا الآن که در خدمت شما هستم، یک بار نشده که شخصی به منزل بنده آمده باشد (چه قبلاً مطلع بودم چه مطلع نبودم) و من بگویم: آقا ببخشید قابل شما را نداشته و ما از آمدن شما مطلع نبودیم، هر چیزی که بوده آوردم، چه از قبل آمادگی بوده یا نبوده، تا الآن اتفاق نیفتاده که بگویم قابل ندارد. یعنی چه که قابل نبود؟! مگر نان و پنیر سر سفره نمی‌گذارید؟ قابل نداشت یعنی چه؟! مگر حتماً بایستی که غذای کذا و کذا باشد تا قابل برای [ایشان باشد؟!] والله اگر کسی بخواهد یک‌همچنین حرفی را به من بزند خیلی به من برمی‌خورد، مگر من ارزش و قیمتم با خورشت قیمه و بادمجان اندازه‌گیری می‌شود که حالا فرض کنید ببخشید این قابل شما را دارد و این یکی قابل شما را ندارد؟! از این به بعد دیگر نباید هیچ این حرف‌ها باشد، مهمان بر سر سفره می‌آید و شما هرچه هست از مطبخ می‌آورید و جلوی ایشان می‌گذارید، تمام شد و رفت، همان کاری که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام کردند.[1] این ادب اسلام است، ادب اسلام این است که مردم را در کارها و در افعال، چه افعال اجتماعی و چه شخصی، چه زندگی و چه خوردن، به‌سمت توحید می‌برد. اگر خداوند توفیق بدهد، در جلسات بعد خواهیم گفت که امام صادق به ما چه یاد می‌دهند؟ «**غذا که می‌خواهی بخوری یک بسم‌الله و یک الحمدالله، تمام شد**»،[2] حالا این که باید حتماً چه باشد و در چه وضعیتی باشد، همهٔ اینها خلاف است.

مراقبه یعنی انجام امور برطبق دستور شرع

بنابراین مسئلهٔ مراقبه این است که انسان امور خود را آن‌طور که دستور دارد و از ناحیهٔ بزرگان و شرع رسیده است، انجام بدهد والاّ اگر انسان بخواهد از این قضیه فاصله بگیرد، مدام هر روز این زاویه کم‌کم توسعه پیدا می‌کند و از یک زاویهٔ حاده به زاویهٔ منفرجه و بعد در مقابل، این زاویه جایگاه خودش را پیدا می‌کند و بعد همان‌طوری می‌شود که چند روز پیش خدمتتان گفتم: بعد از انقلاب بود که یک بنده‌خدایی در ماه رمضان، افراد را برای افطاری دعوت کرده بود، خودش در یک مجلسی می‌گفت و به این کارش هم داشت افتخار می‌کرد! من گفتم: اشتباه کردی و حتی گفتم: غلط کردی! این چه کاری بود که انجام دادی؟! منزلش چهارطبقه داشت، حالا دیگر اسم نمی‌برم، آن طبقهٔ بالا را فقط به یک عدهٔ خاصی اختصاص داده بود، طبقهٔ سوم را هم به یک عدهٔ دیگر و طبقهٔ دوم [را هم به عدهٔ دیگر] و طبقهٔ

---

[1] ***عیون أخبار الرضا*** علیه السلام، ج ۲، ص ۴۲:

«و بِهَذا الإسنادِ عَن عَلِيّ بنِ أبی‌طالِبٍ علیهماالسلام أنَّهُ دَعاهُ رَجُلٌ فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه‌السلام: "قَد أجَبتُکَ عَلَی أن تَضمَنَ لی ثَلاثَ خِصالٍ." قالَ: و ما هِیَ یا أمیرالمُؤمِنینَ؟ قالَ: "لا تُدخِلَ عَلَیَّ شَیئاً مِن خارِجٍ و لا تَدَّخِر عَنّی شَیئاً فی البَیتِ و لا تُجحِف بِالعیالِ" قالَ: ذاکَ لَکَ یا أمیرالمُؤمِنینَ، فَأجابَهُ عَلِیُّ بنُ أبی‌طالِبٍ.»

ترجمه: «مردی امیرالمؤمنین علیه السّلام را به خانه خود دعوت نمود، امام علیه السّلام به او فرمود: "اجابت می‌کنم بشرط آنکه سه چیز را بر من ضمانت کنی." عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آن شرایط چیست؟ فرمود: "چیزی از بیرون منزل برای من تهیه نکنی، آنچه در خانه است آورده و پنهان نکنی، و به خانواده اجحاف ننمایی." آن شخص گفت: این سه شرط را برای شما ضمانت می‌کنم. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السّلام او را اجابت نمود.» (محقق)

[2] ***الکافی***، ج ۶، ص ۲۹۳:

«عَن عَبدِالرَّحمَنِ العَزرَمیِّ عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السلام قالَ: "قالَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام: مَن ذَکَرَ اسمَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عِندَ طَعامٍ أو شَرابٍ فی أوَّلِهِ و حَمِدَ اللهَ فی آخِرِهِ لَم یُسأل عَن نَعیمِ ذَلِکَ الطَّعامِ أبَداً".»

ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمود: "**امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود: هرکس نام خداوند متعال را هنگام غذا خوردن یا آشامیدن بگوید و در پایان آن، خداوند را سپاس گوید، هیچ‌گاه دربارهٔ این نعمت از او سؤال نمی‌گردد.**"» (محقق)

اول را هم به همین گماشتگان و رانندگان و... اختصاص داده بود! آیا این افطار برای خدا است؟! آیا این افطاری شد؟! یا نه! اگر می‌خواهی افطاری بدهی باید مثل امام رضا علیه‌السّلام افطاری بدهی، سفره که می‌اندازی اول می‌گویی غلامان بیایند و حتی آن اسطبل‌دار هم بیاید، وقتی که آنها نشستند بعد حضرت می‌گویند بقیه هم بیایند،[1] قشنگ، آن هم همه در یک جا باشند.

مذموم بودن طبقه‌بندی کردن افراد در مجالس، براساس امور اعتباری دنیوی

بعضی‌ها که می‌خواهند به این حرف‌ها گوش بدهند می‌آیند سر خدا کلاه بگذارند، ولی سر خدا کلاه نمی‌رود، یک سفره می‌اندازند از اینجا تا آنجا، آن قسمت را می‌گویند برای افرادی که خیلی مورد توجه نیستند و این قسمت برای افرادی که مورد توجه هستند! سر خدا کلاه نمی‌رود، آنها باید بیایند با اینها پخش بشوند، فلان آقا می‌نشیند بغلش هم راننده یا کس دیگر از یک جای دیگر بیاید بنشیند، چه اشکالی دارد؟! همه باید پخش باشند.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ فرمودند:

«الحمدلله مجلس ما مجلسی است که در آن مجلس همهٔ طبقات با هم مخلوط هستند.»

یعنی آن کسی که کنار نشسته، هم طلبه است و هم مجتهد است و هم کاسب است، و آن کسی هم که در وسط نشسته، هم کاسب است و هم مجتهد است و هم طلبه و پزشک و مهندس و مراتب پایین است و همه با هم هستند، ایشان می‌فرمودند:

«الحمدلله مجلس ما این مجلس است، همه با هم هستند.»

نه‌اینکه حالا مجلس روضه تشکیل می‌دهند، یک طرف یک عدهٔ خاص، و بقیه در طرف دیگر، آن‌وقت وقتی که سینه‌زنی است اینها می‌نشینند و آنها باید بلند شوند سینه بزنند، خب خیلی عالی است و مثل اینکه بد نمی‌گذرد! مثل اینکه امام حسین علیه‌السّلام برای اینها است، واقعاً هم امام حسین برای اینها است، همان بیچاره‌ای که بلند می‌شود سینه می‌زند، اینکه نباید تکان بخوری یعنی چه؟ اگر قرار به سینه زدن است همه باید سینه بزنند و کسی نمی‌تواند سینه نزند، اگر قرار به بلند شدن است همه باید بلند شویم، اگر قرار به نشستن است همه باید بنشینیم. این‌طوری که دو قسم باشند که یک قسم بنشینند و یک قسم بلند شوند، ندارد. بعد هم در تبلیغات و دوربین تلویزیون قشنگ در کلهٔ یکی‌یکی، ایشان اینجا آمدند، نگاه کنید، تماشا کنید از قلم نیندازید و قشنگ نگاه کنید!

همهٔ اینها باید عوض شود، همهٔ اینها باید تغییر پیدا بکند. مجلس امام حسین برای همه است، این آقا می‌نشیند و بغلش هم یکی از آنها بنشیند، بالأخره این هم آدم و انسان است دیگر، او نشسته این هم بنشیند. چرا این‌طور نکنیم؟ کدام را بیشتر امام حسین علیه‌السلام راضی است؟ کدام بیشتر مورد توجه ولایت قرار می‌گیرد؟ کدام بیشتر موجب استجلاب انوار و برکات بر مجلس می‌شود؟ آیا این قسم یا آن قسم؟ مشخص است و نیاز به جواب ندارد، ولی ما فاصله گرفتیم.

واقعش من خسته شدم، امروز هم دیگر توفیقی بود که نصیب ما شد چون من امروز صبح که از خواب بلند شدم به آقای دکتر گفتم: در گلویم احساس ناراحتی می‌کنم که اصلاً شاید نتوانم صحبت کنم، از سابق یک بیماری داشتم که امروز عود کرد، بعد گفتیم: علی‌الله می‌رویم ببینیم چه می‌شود؟ آب‌جوشی خوردیم و قرقره‌ای کردیم و قدری بهتر شد، الحمدلله، از نفس رفقا آمدیم و چند کلمه‌ای هم صحبت کردیم و خودمان هم شارژ شدیم، من وقتی که در این مجلس می‌آیم خودم [هم بهره می‌برم]، به قول معروف می‌گویند: «سلام روستایی بی‌طمع نیست»، ما که اینجا می‌آییم خودمان هم یک چیزیمان می‌شود، در واقع برای خودمان می‌آییم که با رفقا باشیم و بگوییم و بخندیم و خلاصه حال کنیم دیگر، اصل این جلسات برای همین چیزها است دیگر، این که حرفی گفته بشود، مطلبی از بزرگی گفته بشود

[1] ***عیون أخبار الرضا*** علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۴.

و راهی نشان داده بشود و مطلبی عنوان بشود؛ اینها را هم خداوند هر طور که خودش مقتضا است می‌آورد. یکی از این حرف‌هایی را که امروز به رفقا گفتم، اصلاً به‌هیچ‌وجه در ذهنم نبود! مطالب دیگری بود که إن‌شاءالله لولا البداء و اگر خداوند توفیق داد برای جلسات آینده بماند.

امیدواریم که خداوند ما را به همان راهی که مورد رضای خودش است، موفق کند و این دنیا و مسائل دنیا و اعتبارات دنیا که به‌اندازهٔ یک شاهی ـ الآن که شاهی نیست، همان یک شاهی زمان سابق ـ ارزش ندارد، رفقا باور بفرمایید، همه می‌رویم [در آن دنیا و می‌فهمیم که ارزش نداشته است.] و در همین دنیا هم می‌فهمیم و همه هم فهمیدیم، نه‌اینکه نفهمیدیم، و همه هم متوجه شدیم، برای اینکه بیشتر متوجه بشویم إن‌شاءالله وقتی که با هم آن طرف رفتیم، آن طرف وقتی که همهٔ ما را إن‌شاءالله در کنار امیرالمؤمنین علیه‌السّلام قرار دادند، آن‌وقت می‌فهمیم که این دنیا چقدر بی‌ارزش و توخالی و پوچ بوده و سر چه چیزهایی بر سر هم می‌زدیم! واقعاً سر چه چیزهایی بر سر هم می‌زدیم! حالا من آن حقیقتی را که در آنجا است، الآن می‌گویم، این را شما فعلاً از من بپذیرید تااینکه إن‌شاءالله به رأی‌العین که می‌بینید ـ با رفقا شوخی می‌کنیم ـ به حقّ‌الیقین و عین‌الیقین این مسائل برای انسان روشن بشود که روشن شدن این مسائل، زندگی ما را زیر و رو خواهد کرد و عمر ما را به‌نحو دیگری خواهد گذراند، وضعیت ما را به شکل دیگری درخواهد آورد و به آن بلایا و مصیبت‌هایی که دیگران مبتلا هستند، خدا ما را مبتلا نکند.

سایهٔ مبارک امام زمان علیه‌السّلام را بر سر ما مستدام بدارد؛ و ما را از منتظرین واقعی ـ این دعایی بود که همیشه مرحوم آقا می‌کردند ـ آن حضرت قرار بدهد؛ در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش، ما را محروم نفرماید.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد